

نمی دانم!

نویسنده: مریم ثابت نیا | تاریخ انتشار: 2026/06/09



بیست و هشتم فوریه، ساعت شش و هفده دقیقه صبح، در حالی که ویبره‌ی موبایلم تخت را زیر تنم تکان می‌داد، بیدار شدم. عجیب بود که آن موقع صبح دوستم از تهران تماس می‌گرفت. گوشی را که برداشتم، با بغض گفت: «زدن مریم... وای مریم... جنگ شد.» می‌گفت صدای مهبی شنیده و از پنجره دود می‌بیند. آخرش هم گفت: «اگر اینترنت قطع شد، خدا حافظ. خیلی دوست دارم.»

ما از قبل هم به قطع شدن اینترنت عادت داشتیم؛ از اتفاقات کوچک گرفته تا این بار که جنگ شده بود. هنوز خبر جنگ را هضم نکرده بودیم، اما انگار ناخودآگاهمان از همان لحظه خودش را برای قطع ارتباط با عزیزان آماده کرده بود.

تلاش کردم با خانواده‌ام در اهواز تماس بگیرم؛ یکی سر کار بود و دیگری گفت بچه‌ها مدرسه‌اند. همان لحظه فاصله‌ی عجیبی میان زندگی عادی و آنچه در حال رخ دادن بود حس کردم. فریاد زدم: «برید دنبال بچه‌ها!» اما آنها هنوز مطمئن نبودند چه خبر است.

چند دقیقه بعد، تماس‌ها یکی‌یکی قطع شد. به ده دقیقه نکشید؛ شاید حتی کمتر. اما در همین چند دقیقه، همه چیز

در ایران خاموش شد: اینترنت، تماس‌ها، صداها!

در روزهای تاریک بی‌خبری، موجی از حس‌وحال مشترک میان ایرانیان خارج از کشور شکل گرفت؛ دلتنگی، نگرانی و ترس. و در دل و ذهنمان، یک پرسش مدام تکرار میشد: الان مردم ایران در چه وضعی هستند؟ آب هست؟ برق برقرار است؟ بنزین پیدا میشود؟

این اضطراب مشترک، آدمها را به هم نزدیک کرد. تجمع‌ها و راهپیمایی‌هایی شکل گرفت تا صدای خاموش‌شده‌ی داخل، راهی به بیرون باز کند. اما این نزدیکی، برای خیلی‌ها کوتاه بود. اختلاف‌نظر و گرایش‌های سیاسی، جوانه‌های دوستی‌های تازه را خشکاند و حتی رفاقت‌های قدیمی را هم به چالش کشید. گاهی از شدت دلتنگی و تنهایی به شبکه‌های اجتماعی پناه می‌برم؛ و هر بار با یک دو قطبی عریان روبه‌رو می‌شوم: «نه به جنگ» در برابر «ثکویو ترامپ و بیبی نتانیا‌هو». دو طرفی که نه فقط در واژگان، بلکه در رفتار و لحن، و گاهی حتی در خیابان هم به هم حمله می‌کنند.

در این میان حس می‌کنم نه جایی برای ایستادن دارم و نه انتخابی روشن. فقط نگاه می‌کنم، اما انگار از هر دو طرف ضربه می‌خورم؛ از یک سمت سیلی خشم و از سمت دیگر سیلی نفرت. من فقط می‌دانم که نمی‌دانم، و همین ندانستن هم تحمل‌ناپذیر شده است.

گاهی با خودم تکرار می‌کنم: ما، به‌عنوان مردم، چه نقشی در آغاز این جنگ داشتیم که حالا بخواهیم درباره‌اش موضع بگیریم؟ با وصل شدنِ قطره‌چکانی اینترنت، موجی از خبرهای داخل می‌رسد؛ خبرهایی که بغضِ مانده در گلو را سنگین‌تر و رسیده‌تر می‌کنند. بازداشت‌ها، دادگاه‌های فله‌ای، اتهام‌های واهی و احکام سنگینی مثل زندان‌های طولانی‌مدت و اعدام.

در کنار آن، تصاویر خانه‌های ویران‌شده، غیرنظامیان داغدار و کودکانی از مدرسه‌ی میناب که نامشان مدام تکرار می‌شود، مثل زخم‌هایی تازه بر روح و روان می‌نشینند. کمبود دارو، گرانی و فشار اقتصادی، زندگی روزمره را فرسوده‌تر کرده است.

این جنگ با مردم چه می‌کند؟ با ساختار حاکم چطور؟

وقتی با آدمهای مختلف، به‌خصوص کسانی که در خارج تلاش می‌کردند صدای مردم داخل باشند، صحبت می‌کنم و می‌پرسم: «خواستهای شما از جامعه‌ی جهانی چیست؟» پاسخ‌ها نشان می‌دهد که هیچ اجماعی درباره‌ی مسیر پیش‌رو وجود ندارد. عده‌ای مداخله‌ی نظامی می‌خواهند. عده‌ای سکوت می‌کنند یا نمی‌دانند.

در جنبش‌های سال‌های اخیر، بیشتر فریاد زده‌ایم که «رژیم جنایت می‌کند و ما ملاها را نمی‌خواهیم»، اما کمتر به خواسته و مسیر رسیدن به آن پرداخته‌ایم. مثلاً پدری که فرزندش در دی‌ماه کشته شده بود، در دیدار با یک نماینده‌ی مجلس آلمان، در پاسخ به این سؤال که «خواستهای شما از مردم اروپا چیست؟» فقط گفت: «صدای ما را بشنوید.» آن نماینده در حال شنیدن بود، اما خواسته‌ی مشخصی مطرح نشد.

در نهایت، ما بیشتر می‌دانستیم چه چیزی را نمی‌خواهیم؛ اما وقتی انتخاب‌ها واقعی شدند، میان میل به تغییر و ترس از پیامدهایش، جایی برای یک موضع روشن باقی نماند. همین تردید سبب میشود که پاسخ‌ها به این پرسش که «آیا حمله‌ی نظامی راه نجات مردم است» متفاوت و گاه متناقض باشد:

- عده‌ای خواستار جنگ‌اند،

- عده‌ای باور دارند این ساختار از درون فرو می‌پاشد،

- و عده‌ای معتقدند تغییر باید از دل خود مردم و به دست خودشان رقم بخورد.

و شاید در این میان، نسل جدید معنای دیگری بسازد؛ نسلی که با اینترنت و اتصال دائم به جهان رشد

کرده و حالا در خیابان هم حضورش را نشان می‌دهد:
با مشتهای گره‌کرده‌ای که حق خود و زنان سرزمینش را فریاد می‌زند،
با شانه‌هایی که رفیق زخمی‌اش را حمل می‌کند، و با پیام‌هایی که برای فردای آزادی می‌نویسد .
این نسل میتواند آینده‌ای متفاوت برای ایران رقم بزند؛ آینده‌ای که شکل نهایی‌اش هنوز روشن نیست، اما امید به
آن همچنان زنده است.